آواز صبح

ح هر قدر به خودش پیچید، خوابش نبرد. توپش را برداشت. چند تا روپایی زد. توپ را روی کله‌اش انداخت و همان‌جا نگه‌داشت و شکل تازه ای گرفت. ر گفت: «منم بازی.»

ح آمد کنار ر. ر بالا پرید. س گفت: «منم بازی.»

ح و ر فرار کردند. و گفت: «اصلا من داور.»

خورشید طلوع کرد. همه پشت سر هم ایستادند و شعر خواندند.

دوستان خوبم می‌دانید چه شعری خواندند؟

حسین مجاهد

عاطفه قربانی

شعری که خواندند قوقولی قو قو بوده است.
حرفی در کنار هم کلمه «خروس» را ساختند، پس